The influence of Shahnameh on the heros of folk tales *

Hossein Pooladian
PhD student in Persian language and literature, Hormozgan University
Dr. Faramarz Khojasteh[1]
Associate professor of Persian language and literature, Hormozgan University
Dr. Zahra Ansari
Assistant professor of Persian language and literature, Hormozgan University

Abstract

An epic is a folkloric exaggerated depiction of the battle of real, historical or imaginary heroes and heroines along with their romantic adventures. Many of the traits and actions of the hero in an epic are rooted in the heroic traditions of ancient Iran, mythological ideas and the system of nobility and chivalry. In this regard, Shahnameh has played a great role. This study aims to identify the characteristics of the heros of folk tales in comparison with the hero of Shahnameh in terms of birth pattern and the corresponding issues, military and political actions, and the characteristics of modesty and chivalry. The results of the research show that the heroes in the popular literature have a lot in common with the heroes in national epics in terms of the pattern of birth, quality of upbringing and education, warlike character, use of fine tricks and adhering to the requirements of chivalry ethics. Due to his popular origin, however, a folk hero acts more freely and independently than the hero of Shahnameh in political actions and the type of dealing with the institution of power.

Keywords: Folk tales, Hero, Shahnameh, Comparative study.

* Date of receiving: 2021/6/23 Date of final accepting: 2021/11/1
1 - email of responsible writer: faramarz.khojasteh@gmail.com

فصلنامهٔ علمی کاوش‌نامه
سال بیست و سوم، بهار ۱۴۰۱، شمارهٔ ۵۲
صفحات ۱۶۷-۱۲۹
DOR: 20.1001.1.17359589.1401.23.52.5.0

تأثیرپذیری قهرمانان افسانه‌های عامّه از شاهنامه*
(مقالهٔ ترویجی)

حسین پولادیان
دانشجوی دکتری زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه هرمزگان
دکتر فرامرز خجسته[1]
دانشیار زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه هرمزگان
دکتر زهرا انصاری
استادیار زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه هرمزگان

چکیده
قصّه‌های پهلوانی یکی از انواع قصّه‌های عامّه است که نبرد اغراق‌آمیز پهلوانان و قهرمانان واقعی، تاریخی یا خیالی را به همراه ماجراهای عیاری و عاشقانهٔ آنها به تصویر می‌کشد. بسیاری از خصال، صفات و کنش‌های پهلوان قصّه‌ها در سنّت‌های پهلوانی ایران باستان، اندیشه‌های اساطیری و نظام عیاری و جوانمردی ریشه دارد. در این میان، نقش شاهنامهٔ فردوسی در الگوبخشی به شخصیت پهلوان ادب عامّه و کنش‌های او از همه برجسته‌تر و نمایان‌تر است، به گونه‌ای که راویان قصّه‌ها سعی در همسان‌سازی پهلوان ادب عامّه با شاهنامه داشته‌اند.

این پژوهش بر آن است تا ویژگی‌های پهلوان قصّه‌های عامّه را در مقایسه با پهلوان شاهنامه از نظر الگوی تولّد و بن‌مایه‌های مربوط به آن، کنش‌های سلحشورانه و سیاسی، و خصال عیاری و جوانمردی شناسایی نماید. نتایج پژوهش نشان می‌دهد پهلوان ادب عامّه در الگوی تولّد، کیفیت بالندگی و تربیت، خصال جنگاوری و پایبندی به الزامات اخلاق جوانمردی با پهلوان حماسهٔ ملّی مشترکات فراوانی دارد؛ ولی بنا به خاستگاه مردمی‌اش، در کنش‌های سیاسی و نوع برخورد با نهاد قدرت، آزادانه‌تر و مستقل‌تر از پهلوان شاهنامه عمل می‌کند.

واژه‌های کلیدی: قصّه‌های عامّه، پهلوان، شاهنامه، مطالعات تطبیقی.

---

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۴/۰۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۸/۱۰
[1] - نشانی پست الکترونیکی نویسندهٔ مسئول: faramarz.khojasteh@gmail.com

۱- مقدّمه

۱-۱- بیان مسأله و اهداف پژوهش

از میان شاخه‌های فرهنگ عامّه، ادبیات عامّه به منزلهٔ سند تاریخی و تقریر وجدان ملّی جوامع بشری، بسیار شایان توجه است. ماکسیم گورکی شناخت تاریخ ملّت‌ها را بدون شناخت ادبیات فولکلور امکان‌ناپذیر می‌داند (سیپک، ۱۳۸٤: ۱۳).

قصّه‌های عامّه یکی از شاخه‌های ادبیات عامّه است که به مثابهٔ کهن‌ترین، توده‌ای‌ترین، اصیل‌ترین و رایج‌ترین بخش‌های ادبیات شفاهی جهان محسوب می‌شود. سادگی زبان، بیانِ موضوعات مردمی به‌گونه‌ای جذّاب و شیرین، تلفیق واقع‌گرایی و خیال‌پردازی، توجه به تمنیات درونی و آمال فروخفته و فروکوبیدهٔ آدمی از جمله دلایل گستردگی و جاودانگی قصّه‌هاست. محمّدجعفر محجوب قصّه‌های عامّه را سرچشمهٔ اصلی بسیاری از شاهکارهای ادب رسمی و منبعی فیاض در باب زندگی اجتماعی مردم و آداب، عادات، رسوم و سنن ایشان می‌داند. به‌زعم وی توضیح‌دادن دربارهٔ آداب و رسوم دسته‌ها و فرقه‌های گوناگون محبوب و منفور اجتماع (مانند عیاران و جوانمردان و دزدان و طراران) از منافع خواندن داستان‌های عامیانه است (محجوب، ۱۳۸۷: ۳٦-۱۵۷). در واقع، با مطالعهٔ داستان‌های عامّه از یک سو می‌توان به ارزش‌ها و باورها و اعتقادات مورد علاقهٔ تودهٔ مردم پی‌برد و از سوی دیگر چرایی و چگونگی تأثیرگذاری این داستان‌ها را بر خیل بی‌شمار خوانندگانش تبیین و تحلیل کرد.

قصّه‌های پهلوانی یکی از انواع قصّه‌های عامّه است. جمال میرصادقی در طبقه‌بندی خود از قصّه‌های عامّه، افسانه‌های پهلوانان را در کنار اسطوره، حکایت اخلاقی، افسانهٔ تمثیلی و افسانهٔ پریان قرار می‌دهد (میرصادقی، ۱۳۷٦: ۲۵). این نوع از افسانه‌ها نبرد اغراق‌آمیز پهلوانان و قهرمانان واقعی، تاریخی یا خیالی را به همراه ماجراهای عیاری و عاشقانهٔ آنها به تصویر می‌کشند. پهلوان با نبرد در میدان نیکی، مایهٔ سرافرازی روح قومی

می‌شود و کنش‌های او در سیر کلّی داستان، اندیشه‌های یک ملّت را در درازنای تاریخ متجسّم و متبلور می‌سازد.

در شکل‌گیری قصّه‌های عامّه و تحوّل شخصیت پهلوان عوامل متعدّدی دخیل هستند که پاره‌ای از آنها عبارتند از: اسطوره‌های کهن و برخی رویدادهای تاریخی پیش از اسلام در ایران، مبارزات مردمی و ایستادگی در مقابل مهاجمان، گوسان‌ها و نقش آنان در روایت‌های داستان‌های پهلوانی، خدای‌نامه‌های عصر ساسانی، شاهنامهٔ فردوسی، تحوّل نظام عیاری، دولت‌ها و نهادهای قدرت و ثروت، جهان‌نگری متفاوت راویان، دخل و تصرّف کاتبان، و ذوق و سلیقهٔ مردم (ر.ک.: مسکوب، ۱۳۷٤: ۱۵۲؛ محجوب، ۱۳۸۷: ۹۵۳-۹۷٦؛ مؤذن‌جامی، ۱۳۸۸: ۲۲۱-۲۵۵؛ تشکّری و همکاران، ۱۳۹۷: ۷۲).

بی‌تردید از میان عوامل مذکور نقش شاهنامهٔ فردوسی از همه برجسته‌تر و اثرگذارتر بوده است. شاهنامه از یک طرف حاوی اندیشه‌های اسطوره‌ای است. همان‌گونه که در اسطوره، موضوعی روایت می‌شود؛ افسانه‌ها نیز وجهی روایی دارند. ضمناً افسانه با ساختار روایی خود، زمینهٔ حضور اسطوره را فراهم می‌سازد. تقابل خیر و شر به منزلهٔ درون‌مایهٔ بسیاری از افسانه‌ها؛ همچنین حضور دیو، جن، اژدها، پری، کوه قاف، سهراب، رستم و... در این آثار، حکایت از ژرف‌ساخت اسطوره‌ای آنها دارد.

علاقهٔ مردم ایران به شاهنامه؛ بویژه سنّت نقالی دلیل دیگر برای حفظ سنن پهلوانی در ادب عامّه بوده است. از این رو خصال و کنش‌های پهلوان ادب عامّه؛ بویژه الگوی تولّد، کیفیت بالندگی و تربیت، کنش‌های سلحشورانه، مواضع سیاسی، و پایبندی او به الزامات اخلاق جوانمردی متأثّر از شاهنامه است.

از جمله عوامل مؤثّر در درک ارزش‌های محتوایی قصّه‌های عامّه، شناسایی خصال و کنش‌های پهلوان است که شوربختانه، به دلیل حجم گستردهٔ این آثار، ناشناخته مانده است. برخلاف حماسه‌های بلند منثور عامّه، همچون سمک عیار، داراب‌نامه، حمزه‌نامه و

... که قرن‌ها پیش به کتابت درآمده و تدوین شده‌اند؛ قصّه‌های کوتاه شفاهی عامّه در روندی پویا و سیّال در سدهٔ اخیر مکتوب شده‌اند و بعضی از آنها هنوز نیز به صورت شفاهی در بین اقوام گوناگون ایرانی رواج دارند. به‌همین‌جهت، می‌توان مدّعی شد سنّت پهلوانی و عیاری و جوانمردی از طریق این قصّه‌ها استمرار یافته است. به عبارت دیگر، زنده‌بودن فرهنگ پهلوانی و جوانمردی در روزگار ما مرهون و مدیون همین قصّه‌های کوتاه شفاهی است. این امر اهمّیت جستجو و پژوهش در خصوص کیفیت بازتاب آیین پهلوانی و جوانمردی در این قصّه‌ها را دوچندان می‌نماید.

هدف پژوهش حاضر این است که وجوه اشتراک و افتراق پهلوان حماسهٔ ملّی و ادب عامّه را شناسایی نماید و جلوه‌های حماسی، پهلوانی و جوانمردی قصّه‌ها را نمایان سازد و به این پرسش پاسخ دهد که شاهنامهٔ فردوسی در شکل‌گیری پهلوان ادب عامّه و بروز خصال و کنش‌های او چه نقشی داشته است. موضوعی که می‌تواند پرتو روشنی در روند پژوهشی قصّه‌های عامّه بیفکند. مقصود از قصّه‌های پهلوانی، تنها افسانه‌ها و قصّه‌های کوتاه عامّه است، نه داستان‌های بلند (رمانس).

روش تحقیق این مقاله، بررسی موردی و گونه‌شناختی است که برای تبیین ارزش‌ها و ویژگی‌های خاصّ این دسته از قصّه‌های عامّه صورت پذیرفته است. از مجموعهٔ نوزده جلدی «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» (گردآوری شدهٔ علی‌اشرف درویشیان و رضا خندان) و جلد پنجم «افسانه‌های ایرانی» (جمع‌آوری شدهٔ محمّد قاسم‌زاده) که شامل دو هزار و هفتاد و سه قصّه می‌باشد، چهل و یک قصّهٔ پهلوانی شناسایی و تحلیل شده که در واقع جامعهٔ آماری پژوهش را سامان داده است. معیار انتخاب قصّه‌های پهلوانی، در ابتدا برخورداری قصّه از زمینهٔ حماسی، پهلوانی، قهرمانی و محتوای عیاری است، و سپس برجسته‌بودن کنش‌های پهلوانی و عیاری در رفتار قهرمان؛ به گونه‌ای که می‌توان او را «پهلوانی عیار» برشمرد.

۱-۲ پیشینهٔ تحقیق

با توجه به اهمّیت موضوع، طی چند دههٔ اخیر تحقیقات درازدامن و متعدّدی دربارهٔ قصّه‌های عامّه و شاهنامه انجام شده است که نیازی به برشمردن آنها نیست. با این حال، عمده پژوهش‌های صورت گرفته در خصوص تأثیرپذیری ادبیات قهرمانی عامّه از شاهنامه فردوسی، حول مقایسهٔ شاهنامه با داستان‌های بلند سنّتی بوده است، نه قصّه‌های کوتاه عامّه. برای نمونه محمّدجعفر محجوب در مقالات متعدّد خود، که به اهتمام حسن ذوالفقاری در کتاب «ادبیات عامیانه ایرانی» (۱۳۸۲) گردآوری شده است؛ پاره‌ای از وجوه عیاری را در داستان‌های سنّتی فارسی (سمک عیار، حمزه‌نامه و ...) و شاهنامه فردوسی نشان داده است.

حسینعلی قبادی و علی نوری در مقالهٔ «تأثیر شاهنامه فردوسی بر ادبیات عیاری» (۱۳۸٦) کوشیده‌اند اثرگذاری شاهنامهٔ فردوسی را از نظر شکل، ساختار، عناصر زبانی و بیانی و تصویری، و هم از حیث محتوا و مضمون بر داستان‌های عیاری (سمک عیار، حسین کرد و امیرارسلان) نشان دهند. میلاد جعفرپور و مهیار علوی‌مقدّم در مقالهٔ «بررسی تطبیقی عناصر آیینی و جنگاوری در شاهنامه و سمک عیار» (۱۳۹۰) به دنبال آشکارساختن شباهت ساختاری سمک عیار در زمینهٔ عناصر سازه‌ای جنگ و اثرپذیری روشن این اثر از شاهنامه هستند.

سجاد آیدنلو در مقالهٔ «برخی نکات و بن‌مایه‌های داستانی منظومهٔ پهلوانی-عامیانهٔ زرین‌قبانامه» (۱۳۹۲) ضمن برشمردن پاره‌ای نکات و موضوع‌های این اثر پهلوانی-نقالی عصر صفوی، چگونگی الگوگیری این داستان را از دیگر متون کهن حماسی مانند شاهنامه نشان داده است. همو در مقالهٔ «مشابهات حماسهٔ ارمنی دلاوران ساسون و شاهنامه» (۱۳۹۳)، مهم‌ترین مشابهات و مشترکات حماسهٔ ارمنیان با شاهنامه را از قبیل: اسب مخصوص پهلوان، بازوبند محافظ، بسیارخواری پهلوان، پیشگامی دختر در عشق‌ورزی،

خودکشی همسر بعد از مرگ شوهر، رزم‌افزار ویژهٔ پهلوان و ... استخراج و به ترتیب الفبایی عنوان مضامین و بن‌مایه‌ها را طبقه‌بندی و تحلیل کرده است.

آقای حسن ذوالفقاری و بهادر باقری در کتاب چهار جلدی «افسانه‌های پهلوانی ایران» (۱۳۹۹) به بازشناسی، معرفی و تجزیه و تحلیل شصت افسانهٔ پهلوانی منظوم و منثور فارسی تا عهد قاجار پرداخته‌اند. هدف نویسندگان، بررسی سیر تطور و تحوّل این نوع ادبی در بستر تاریخی و اجتماعی و نشان‌دادن جایگاه هنری افسانه‌های پهلوانی فارسی بعد از شاهنامهٔ فردوسی است. نویسندگان افسانه‌ها را ذیل دو گروه کلی «افسانه-های پهلوانی با منشأ ملّی» و «افسانه‌های پهلوانی با منشأ دینی» قرار داده‌اند و معتقدند افسانه‌های گروه اوّل در زبان و محتوا و شگردهای داستانی به طور مستقیم متأثّر از شاهنامه هستند.

در پژوهش‌های مذکور، بویژه کتاب افسانه‌های پهلوانی ایرانی، نویسندگان به معرفی افسانه‌های بلند پهلوانی منظوم و منثور، و کیفیت تأثیرپذیری آنها از شاهنامه پرداخته‌اند؛ حال آنکه در پژوهش حاضر پیکرهٔ پژوهش و جامعهٔ آماری متونی است که تا کنون مورد عنایت و تحقیق پژوهش‌گران واقع نشده است و مقالهٔ حاضر نخستین گام در واکاوی این متون از این منظر به شمار می‌آید. امری که از «اصالت» و «بدیع» بودن مقاله حکایت می‌کند.

در ایران غالب پژوهش‌هایی که دربارهٔ قصّه‌های کوتاه عامّه انجام شده به شناخت محورهایی همچون خاستگاه، چگونگی پراکندگی، معنا و پیام، ویژگی‌های خاص، چگونگی دگرگونی و پیدایش روایت‌های جدید، اهداف و انواع آنها معطوف بوده است (ر.ک.: خدیش، ۱۳۸۷: ۱). از محدود کتاب‌ها و مقالات مرتبط با مقالهٔ حاضر می‌توان به کتاب «طبقه‌بندی قصّه‌های ایرانی» (۱۳۷٦) نوشتهٔ اولریش مارزلف (Ulrich Marzolph) اشاره کرد. ایشان در ادامهٔ فهرستی که از انواع قصّه‌های ایرانی انجام داده است؛ بن‌مایه‌ها و شواهد مربوط به هر تیپ را در طبقه‌بندی بدون توالی منظم آورده است. نسرین

شکیبایی‌ممتاز و مریم حسینی در مقالهٔ «طبقه‌بندی انواع خویشکاری تولّد قهرمان در اسطوره‌ها، افسانه‌ها، داستان‌های عامیانه و قصّه‌های پریان» (۱۳۹۲) به طبقه‌بندی انواع خویشکاری تولّد قهرمان در اسطوره‌ها، افسانه‌ها، داستان‌های عامیانه و قصّه‌های پریان پرداخته‌اند. نگارندگان با توجه به خلأ پژوهشی پیرامون موضوع، برای نخستین‌بار، به صورتی الگومند خصال و کنش‌های قصّه‌های پهلوانی عامّه و شاهنامه را مقایسه نموده‌اند.

۲- بحث

۲-۱- مقایسهٔ خصال و کنش‌های پهلوان در قصّه‌های عامّه و شاهنامه

۲-۱-۱- الگوی تولّد پهلوان و بن‌مایه‌های مربوط به آن

قصّه‌های عامّه را باید روایت‌های شفاهی‌ای دانست که از اسطوره‌ها و آیین‌های اوّلیه برخاسته‌اند (ر.ک.: پراپ (Propp)، ۱۳۷۱: ۱۹۷؛ هدایت، ۱۳۹۵: ١٦٥). در این‌گونه روایت‌ها، قهرمان واجد شخصیتی محوری است که خصال و کنش‌های او بر حوادث داستانی تأثیری چشمگیر دارد. یکی از ویژگی‌های قهرمان تولّد اوست. علاوه بر قصّه، قهرمان در اسطوره و حماسه نیز چهره‌ای شاخص دارد که گاهی اوقات خدا یا برکشیدهٔ خدایان است؛ گاهی نیز حاصل پیوند یکی از ایزدان و ایزدبانوان یا شاه و ملکه است.

یونگ (Jung) بر آن است که اسطوره‌ها با وجود تفاوت در جزئیات دارای ساختاری بسیار شبیه همدیگر هستند و الگویی جهانی دارند. «ما همواره داستان‌های مشابهی دربارهٔ تولّد معجزه‌آسا امّا مبهم قهرمان می‌شنویم و شواهدی که حکایت از نیروی فوق بشری زودرس، رشد سریع، در قدرت گرفتن و والاشدن، مبارزهٔ پیروزمندانه علیه نیروهای اهریمنی، گرفتار غرورشدن و افول زودهنگام بر اثر خیانت یا فداکاری قهرمانانه‌ای که به مرگ وی انجامیده، دارند» (یونگ، ۱۳۷۸: ١٦٣).

پهلوان در شاهنامهٔ فردوسی، دارای پاره‌ای خصال اسطوره‌ای است و زندگی او از همان آغاز شگفت‌انگیز، همراه با بن‌مایه‌های کهن‌الگویی و متأثّر از مقدّرات آسمانی است. زادن متمایز، زیبایی ظاهری، بهره‌مندی از نشانه‌های دلاوری از ویژگی‌های برخی پهلوانان شاهنامه همچون رستم یا سهراب است. رودابه از همان دورهٔ آبستنی احساس می‌کند که کودکی غیرعادی در شکم دارد. همچنین به دلیل درشتی طفل، زال از سیمرغ چاره‌جویی می‌کند. به دستور سیمرغ، رودابه را با شراب مست می‌کنند؛ پهلویش را می‌شکافند و کودک را از پهلوی مادر بیرون می‌آورند. وقتی رستم به دنیا می‌آید به اندازهٔ کودک یک‌ساله است.

یکی بچه بد چون گوی شیرفش — به بالا بلند و به دیدار گش
شگفت اندرو مانده بد مرد و زن — که نشنید کس بچه پیل‌تن
(فردوسی،۱۳٦٦: ۱/ ۲٦۷)

هنگام شیرخوارگی ده دایه به او شیر می‌دهند و چون از شیر بازگرفته می‌شود، به اندازهٔ پنج مرد غذا می‌خورد (همان:۱/ ۲۷۰). سهراب فرزند رستم نیز هنگام تولّد واجد چنین خصایصی است:

چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه — یکی کودک آمد چو تابنده ماه
تو گفتی گو پیلتن رستم است — و گر سام شیر است و گر نیرم است
چو خندان شد و چهره شاداب کرد — ورا نام تهمینه سهراب کرد
(فردوسی، ۱۳٦۹: ۱۲۵/۲)

پردازندگان قصّه‌های عامّه نیز به تقلید از حماسهٔ ملّی، این بن‌مایهٔ اسطوره‌ای را در قصّه‌ها تکرار کرده‌اند. در قصّهٔ «سلیم پهلوان»، قهرمان «هر روز به اندازهٔ دو روز و در یک هفته به قدر یک ماه بزرگ می‌شد. وزیر با خودش فکر کرد اگر پسره همین طور جلو برود، خیلی زود می‌شود یلی و اختیار مملکت را از دستش می‌گیرد» (قاسم‌زاده: ۱۳۹۵: ۹۳؛ همچنین ر.ک.: «بچهٔ پهلوان» (همان: ۱۱٤)؛ «یادگار» (همان: ۱٤۱)؛ «مغول دختر» (درویشیان و خندان، ۱۳۹۸: ٦۰/۱٤)؛ «سه افسانه» (همان: ٦۲/۱۹).

قهرمانان حماسهٔ ملّی از نژاد شاهان، بزرگان و نامداران هستند. جوزف کمپبل (Joseph Campbell)، دلیل انتساب قهرمان به پادشاه را در نسبت او با خدا می‌داند. «او پسر پادشاه است، فقط باید خود را بشناسد و قدرتی را که حق اوست به درستی در دست گیرد، پسر خدا است که می‌آموزد این لقب چه معناها می‌تواند داشته باشد» (کمپبل، ۱۳۸۹: ٤٧).

در شاهنامه، رستم از نژاد گرشاسب است. نسب گودرز و گیو به شاهان اشکانی می‌رسد. در اسکندرنامهٔ منثور، قهرمان نسب خود را به رستم می‌رساند. در امیرارسلان نامدار، امیرارسلان فرزند ملکشاه رومی است و فرخ‌لقا فرزند پطرس شاه فرنگی (ر.ک.: ذوالفقاری و باقری، ١٣٩٤: ٢٣). با وجود این، غالب پهلوانان قصّه‌های عامّه، متعلّق به اقشار فرودست جامعه هستند و تباری مردمی دارند؛ این‌گونه قهرمانان اعتبارشان را با تکیه بر مردم‌داری و صفات و کنش‌های انسانی/جوانمردانه به دست می‌آورند. برای نمونه: نک.: «پیرمرد خارکن و چهل پسرش» (درویشیان و خندان، ۳۷۷/۲)، «دختر ابریشم‌کش» (همان: ۸۳/۵)، «درخت سیب» (٤٢٥/٥)، «ریحان‌خانم» (۳۰۸/٦)، «شکارچی» (٨/ ٤٨٣–٤٨٦)، « فیروز» (٩/ ٥٠٣– ٥٠٨)، «کچل و خان» (١١/ ٢١٧–٢٢٢)، «مریم زناری» (١٣/ ٦٥٧) ، یک‌تنه (١٦/ ٣١٧–٣٢٢)، «پهلوان» (١٧/ ٦٧)، « پهلوان حمزه» (٦٧٩/١٧)، «جبار» (۱۲۸/۱۸)، «سلیم پهلوان» (قاسم‌زاده، ۹۱)، «بچهٔ پهلوان» (همان: ۱۱۳).

البتّه، تعدادی از قهرمانان قصّه‌ها شاهزاده هستند. این موضوع علاوه بر تأثیرپذیری از روایات شاهنامه، می‌تواند متأثّر از گفتمان قدرت، نفوذ ایدئولوژی طبقاتی یا الگوی جامعهٔ طبقاتی در میان بخشی از روایات عامّه و یا دستکاری راویان باشد (برای نمونه ر.ک.: «امیرزاده و عرب جنگی» (درویشیان و خندان، ٢٤٧/١)، «چهل گیسو»، (همان: ٣٦٧/٣)، «شاه‌اسماعیل و عرب زنگی» (٥٥/٨)، «شاهزاده فارس و دختر سلطان یمن» (١٨١/٨)، «شیرزاد» (٥٨٧/٨)، «فلک‌ناز» (٤٨٧/٩–٤٩٤)، «مغول دختر» (٥٩/١٤)، «ملک جمشید و

چهل گیسو» (۱۴/۲۳۵–۲۴۳)، «نوش‌آفرین» (۱۵/۴۳۷–۴۴۶)، «هرمز» (۱۶/ ۶۱)، «خداداد» (۱۸/۳۴۹)، «سه افسانه» (۱۹/۶۱)، «شوقات شکاربان» (۱۹/۲۲۱–۲۲۵)، «نیمه کون» (۱۹/۵۷۷–۵۸۸)، «بهرام و بهمن» (قاسم‌زاده، ۷۱)، «سلیم پهلوان» (همان: ۹۳)، «یادگار» (همان: ۱۴۱).

پدیدهٔ «پیشگویی» از بن‌مایه‌های مکرّر و مشترک حماسهٔ ملّی و ادب عامّه است. در اساطیر یونان، زئوس به تیرزیاس این قدرت را داده بود که آینده را پیشگویی کند (ذوالفقاری و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۲۵). اصولاً، پیش‌بینی شگردی عام در گره‌گشایی داستان-های حماسی است (سرامی، ۱۳۸۳: ۵۵۰). از جملهٔ این پیشگویی‌ها آگاهی‌یافتن از سرنوشت قهرمان قبل از تولّد است. به باور پراپ، تولّد خارق‌العادهٔ قهرمان به مثابه عنصر مهم داستانی معمولاً با یک پیشگویی دربارهٔ سرنوشت او همراه است (پراپ، ۱۳۶۸: ۱۷۱).

در حماسهٔ ملّی، خجستگی رستم قبل از ازدواج زال و رودابه مشخص بوده است. در جنیدنامه، سرنوشت نیک اسد و کنیزک و تولّد پسری پهلوان از آنها پیشگویی شده است. در نوش‌آفرین‌نامه، عابد با به دنیاآمدن نوش‌آفرین، سرنوشت و آیندهٔ او را به پادشاه می‌گوید (ر.ک.: ذوالفقاری و باقری، ۱۳۹۴: ۲۷–۲۸). در قصّه‌های پهلوانی نیز برجستگی پهلوان از رهگذر چنین پیش‌گویی‌هایی بیان می‌شود.

در داستان «یادگار»، پادشاهی به نام بهرام‌شاه، سه روز قبل از مرگ، قدرت را به وزیرش واگذار می‌کند؛ امّا شبی که می‌میرد وزیر «در خواب دید زن بهرام‌شاه پسری می‌زاید. وقتی این پسره پانزده ساله شد، به جنگ او می‌آید و تاج و تختش را می‌گیرد» (قاسم‌زاده، ۱۴۰). تدبیرهای شاه جدید برای ازبین‌بردن فرزند پادشاه سابق؛ یعنی یادگار موافق تقدیر نمی‌افتد و «اصلان» تاج و تخت را از او می‌گیرد. در قصّهٔ «ریحان‌خانم» اسدشاه شبی در خواب می‌بیند که از دهان ریحان، عروس او آتش می‌بارد و این آتش مانند رعد و برق، شتابان و نعره‌زنان تمام بارگاهش را به تلی از خاکستر بدل می‌کند.

پیشگویی منجمین چنین است که نوهٔ او، تاج و تختش را ویران خواهد کرد (درویشیان و خندان، ۱۳۹۸: ۳۰۹/٦). در این دو افسانه پیشگویی سرنوشت، کودک را به سمت-وسویی مطابق چشم‌اندازهای اساطیری سوق می‌دهد.

در روایت «یک‌تنه» پیر رهگذری بی‌همتابودن فرزند خارکن را این‌گونه پیشگویی می‌کند: «ای مرد، فرزندی که در شکم همسر توست، جوان برومند و یک‌تنه‌ای می‌شود که همتایی برایش پیدا نخواهد شد» (همان: ۳۱۷/۱٦). پیشگویی گاه باعث نجات جان قهرمان می‌شود. در روایت «شاه‌اسماعیل و عرب زنگی» کمک قهرمان با انداختن رمل، شاه‌اسماعیل را از سوء قصد اصلان پاشا (پدر شاه‌اسماعیل) آگاه می‌سازد (همان: ۵۸/۸-۵۹).

۲-۱-۲ خوب‌رویی

یکی از ویژگی‌ها و لوازم پهلوانی بهره‌مندی از زیبایی ظاهری است. این خصلت علاوه بر تولّد در طول زندگی پهلوان، تأثیر چشمگیری دارد. از نظر کمپبل «اعمال قهرمان در دومین بخش چرخهٔ فردی‌اش، متناسب با عمقی است که قهرمان در بخش اوّل سیر خود پیموده است. پسران همسر صدف شکل از سطح حیوانی می‌آیند؛ برای همین هم زیبایی فیزیکی‌شان بیش از حد معمول است» (کمپبل، ۱۳۸۹: ۳۲٦). در شاهنامه، سام رستم را به خوب‌رویی ستوده است:

بدین خوب‌رویی و این قد و یال به گیتی ندارد کس این را همال
(فردوسی، ۱۳٦٦: ۱/ ۲۷۳)

زیبایی سیاوش بعد از بازگشت از نزد رستم، به گونه‌ای است که همه را حیرت‌زده می‌کند. این زیبایی در کنار منش پهلوانی باعث شیفتگی سودابه به سیاوش و دیگر کنش-های داستانی می‌شود (ر.ک.: فردوسی، ۱۳٦۹: ۲/ ۲۰۹). این ویژگی در قهرمانان رمانس-های فارسی نیز دیده می‌شود. داراب در داراب‌نامهٔ طرسوسی بسیار زیباست. «همای

کودکی دید به غایت خوب‌روی» (طرسوسی، ۱۳۷٤: ۱۱). خورشیدشاه نیز در سمک عیار به زیبایی توصیف شده است (ر.ک.: ارجانی، ۱۳٦۲: ٦/۱).

خوب‌رویی پهلوان قصّه‌های عامّه نیز قابل توجه است. در قصّهٔ «هرمز» مادر قهرمان کودکی می‌زاید که «به قشنگی او نوزادی دیده نشده بود» (درویشیان و خندان، ۱٦/ ٦۲؛ همچنین ر.ک.: « شاهزاده فارس و دختر سلطان یمن» (۸/ ۱۸۲). این زیبایی در داستان-های با زمینهٔ پهلوانی-تغزلی برجستگی بیشتری دارد. راوی قصّهٔ «وزیر سیاه»، قهرمان را این‌گونه توصیف می‌کند:

«در زمان‌های قدیم در اصفهان پهلوانی بود به اسم وزیر سیاه و دختری داشت به اسم ملک که لعبت و آیتی بود و اگر تمام دنیا را زیر پا می‌گذاشتند، لنگه‌اش پیدا نمی‌شد. هرچه برای خوشگلی و خوش آب و رنگی لازم بود، همه را خدا به این دختر داده بود. آوازهٔ قشنگی ملک که به دهن مردم افتاد، پهلوان دید باید چارچنگولی مواظبش باشد» (قاسم‌زاده، ۲٤۹؛ همچنین ر.ک.: «امیر اصلان» (همان: ۱٦۹)، «دختر ابریشم‌کش (درویشیان و خندان، ۱۸۲/۸).

۲-۱-۳ مراحل رشد

در حماسهٔ ملّی، پهلوان وارث بسیاری از صفات پهلوانی است. او از همان ابتدا به جنگاوری و قهرمانی تمایل دارد. دوران کودکی سهراب در شاهنامه این‌گونه وصف شده است:

چو یک ماهه شد، همچو یک سال بود — برش چون بر رستم زال بود
چو سه ساله شد، ساز میدان گرفت — به پنجم دل تیر و چوگان گرفت
چو ده ساله شد، زان زمین کس نبود — که یارست با او نبرد آزمود
(فردوسی، ۱۳٦۹: ۲/ ۱۲۵)

دورهٔ آموزش پهلوان در نخستین سال‌های زندگی، در دو سطح صورت می‌گیرد: ادب‌آموزی؛ یعنی آموختن علم، اخلاق و نحوهٔ سلوک با بزرگان و در مرحلهٔ بعد فراگیری اصول نبرد و کار با سلاح. پهلوان قصّه‌های عامّه نیز به همین شکل مراحل مشابهی را از سر می‌گذراند. رشد و بزرگ‌شدن او وجهی شگفت‌آور و خارق‌العاده دارد؛ به گونه‌ای که در کودکی به‌سان یلی نیرومند می‌شود و هم‌سالان و دیگر پهلوانان را توان رویارویی با او نیست. تحت نظر مربّی ادب درس و اصول نبرد را از تیراندازی، شمشیرزنی، کشتی-گیری و ... فرامی‌گیرد. در قصّهٔ «امیر اصلان»، تاجر مسئولیت بزرگ‌کردن پهلوان را بر عهده می‌گیرد:

«ولی این پسره انگار هیچ شباهتی به بچهٔ آدم نداشت. هر روز به اندازهٔ یک ماه و هر ماه به اندازهٔ یک سال بزرگ می‌شد. وقتی از آب و گل درآمد، تاجر فرستادش مکتب و پسره هم تن به کار داد و همه چیز را خوب یاد گرفت و وقتی نوجوان شد، دیگر معلّم‌ها چیزی نداشتند که به او بیاموزند... امیراصلان هر روز از شهر بیرون می‌زد و در دشت سوارکاری و تیراندازی و شمشیرزنی می‌آموخت. خیلی زود در این کارها سرآمد شد و روزی رسید که در شهر نه پهلوانی می‌توانست روبه‌روی او بایستد و نه هیچ سواری جلودارش بود. پهلوان‌های بزرگ شهر را به زمین زد و اسم و آوازه‌اش افتاد به دهن مردم» (قاسم‌زاده، ۱۷۰؛ همچنین ر.ک.: «سلیم پهلوان» (همان: ۹۳)، «بچهٔ پهلوان» (همان: ۱۱٤)، «یادگار» (همان: ۱٤۱)، «مغول دختر» (درویشیان و خندان، ٦۰/۱٤)، «یک‌تنه» (۳۱۷/۱٦)، «سه افسانه» (٦۲/۱۹).

قهرمانان قصّه‌های عامّه غالباً جوان هستند. در داستان‌های شاهنامه جوانی ابزار پهلوانی و مایهٔ شکوه است؛ امّا پهلوانان بیشتر کهن‌سال‌اند. در سمک عیار، خورشیدشاه و فرخ‌روز پهلوانانی جوان هستند (ارجانی، ۱۳٦۲: ۱/٦-۹). با توجه به تأثیرپذیری قصّه‌ها

از آیین عیاری، جوان‌بودن قهرمان این قصّه‌ها امری طبیعی و پذیرفتنی است. در پژوهش-های تاریخی نیز به جوان‌بودن عیاران اشاره شده است (رک.: باستانی‌پاریزی، ۱۳۸۲: ۱۹۰؛ کرمی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۰۰). در قصّهٔ «یادگار» آمده است:

«پسره به پانزده سالگی رسید چنان یال و کوپالی به هم زد که همه انگشت به دهن ماندند و در پهلوانی هم کسی پیدا نمی‌شد حریف او بشود» (قاسم‌زاده، ۱٤۱). قهرمان قصّهٔ «خداداد» نیز «هنوز نوجوان بود که یلی شد و دیگر هیچ پهلوانی در شهر سرهنگ جلودارش نبود و هیچ شمشیر به دستی دل نداشت دم پر او پیدایش بشود. هرکس هم باد به سرش می‌افتاد و می‌آمد، زود از کرده‌اش پشیمان می‌شد» (همان: ۱۸٦).

شیرزاد در حالی که کودک است وقتی با پهلوانی زورگو و مردم‌آزار مواجه می‌شود او را به قتل می‌رساند. «شیرزاد با یک تکان یکی از بازوهای او را از بدن جدا کرد و پیش از این که حریف بتواند فریاد بزند، دومین بازو نیز از بدن جدا شد و هر یک به گوشه‌ای پرتاب شد. صدای هلهله و غوغای تحسین‌آمیز مردم به آسمان رسید («شیرزاد»، درویشیان و خندان، ۵۹۵/۸؛ همچنین ر.ک.: «شکارچی» (همان: ٤۸۳/۸-٤۸٦)، «فلک‌ناز» (۹/ ٤۸۷-٤۹٤)، «مغول دختر» (٦۰/۱٤)، «ملک جمشید و چهل گیسو» (۱٤/ ۲۳۵-۲٤۳)، « نوش-آفرین» (٤۳۷/۱۵-٤٤٦).

یکی از بن‌مایه‌های داستان‌های قهرمانی عامّه، استفاده از ویژگی‌های ظاهری پهلوانان شاهنامه؛ بویژه رستم و تلمیح به شخصیت‌ها و حوادث داستانی این اثر حماسی است. وجود چنین بن‌مایه‌ای باعث برجستگی پشتوانهٔ فرهنگی و تاریخی قصّه‌ها می‌شود. قهرمان قصّهٔ «بچهٔ پهلوان» موقع تولّدش، علاوه بر زیبایی چنان «قدرتی داشت که همه را به یاد رستم می‌انداخت» (قاسم‌زاده، ۱۱٤-۱۱۵).

۲-۱-٤- زورمندی و توان خارق‌العادهٔ جسمی

زورمندی و توان خارق‌العادهٔ جسمی از دیگر خصوصیات پهلوان حماسی است. موسی خورنی تاریخ‌نگار مسیحی نیروی رستم را صد و بیست برابر فیل دانسته است (نهچیری، ۱۳۸۳: ۱۹۵). رستم وقتی برای نجات بیژن از چاه افراسیاب به توران می‌رود، متوجه می‌شود که اکوان دیو سنگی را در بیشهٔ چین افکنده و افراسیاب آن را با صد پیل حمل کرده و بر سر چاه نهاده است، امّا رستم با یک ضربه سنگ را از بالای چاه برمی‌دارد.

ز یـزدان زورآفرین زور خواســـت بزد دســت و برداشــت آن ســنگ راســت
بـیـنـداخـت بر بیشـــهٔ شـــیرچین بـلـرزیـد از آن ســـنـگ روی زمـیـن
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۸۱/۳)

اصولاً پهلوانی و عیاری مستلزم توانایی‌های روحی، قلبی و ذهنی و در عین حال مهارت عملی و جسمی است که اگر وجود نداشته باشد عیاری نمی‌تواند چنانکه باید تحقق یابد. در اسناد تاریخی نیز از زورمندی پهلوانان/عیاران سخن گفته‌اند. ابوحیان توحیدی دربارهٔ شاطران بغداد می‌نویسد: «آنان جوانان قوی هیکلی هستند که سنگ‌های سنگین از زمین بلند می‌کنند و سیبیل‌های پرپشت دارند و با کلمات درشت یکدیگر را مورد خطاب قرار می‌دهند و در عین حال از فضایل جوانمردی و فتوّت برخوردارند» (به نقل از: کرمی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۰۰).

انجام تمرین‌های بدنی و ریاضت‌های جسمانی یکی از شرایط اوّلیهٔ پیوستن به جرگهٔ عیاران بوده است. در عصر صفوی شاطران در مقام مأموران ابلاغ و انتقال پیام، تمرین‌های فراوانی در دوندگی و استقامت جسمانی انجام می‌دادند. شاردن (Chardin) می‌نویسد: «او (شاطر) برای اثبات لیاقت و شایستگی خود می‌بایست در یک روز، از بامداد تا شامگاهان، دوازده مرتبه از کاخ سلطنتی تا پای میلی که مشخص شده بود و فاصله این دو حدود یک و نیم فرسنگ بود، می‌دوید و هر بار یکی از دوازده تیر را با خود به نشانهٔ طی مسیر می‌آورد» (شاردن، ۱۳۷٤: ۱۵٦۲/٤).

پهلوان قصّه‌های عامّه نیز از توانایی‌های جسمانی و زورمندی فوق‌العاده‌ای برخوردار است. برخی از توانمندی‌های او عبارت است از:

۱) بریدن بند طناب و زنجیر («شاه‌اسماعیل و عرب زنگی»، ٦۳/۸؛ «پهلوان حمزه»، ٦۸۱/۱۷)؛ ۲) بیرون‌کشیدن در قلعه («پیرمرد خارکن و چهل پسرش»، ۳۷۷/۲–۳۷۸)؛ ۳) حمل چوب‌دستی با یکصد من وزن، انجام‌دادن کار چهل روزه هفت کارگر در یک روز، جابه‌جاکردن همهٔ دیگ‌های غذا به تنهایی («حسین کرد و فیروز»، ۱٤۵/٤–۱٤٦)؛ ٤) خراب‌کردن حصار آهنی با شمشیر («شاه‌اسماعیل و عرب زنگی»، ۵٦/۸)؛ ۵) بیرون-کشیدن تنهٔ درخت چنار از ریشه و پرتاب آن به طرف مردم («شیرزاد»، ٦۱٤/۸)؛ ٦) با یک ضربهٔ شمشیر، گاوی را کشتن و آهنی را به دونیم‌کردن («فلک ناز»، ٤۹۱/۹)؛ ۷) پاره‌کردن سینی فلزی با دست («ملک جمشید و چهل گیس»، ۲۳۸/۱٤)؛ ۸) پاک‌کردن آب کثیف استخر با بیل چهل منی در زمانی اندک («هرمز»، ٦۵/۱٦)؛ ۹) قطع درخت شمشاد با شمشیر («خداداد»، ۳۵۵/۱۸)؛ ۱۰) قطع‌کردن دست و پای پهلوان رقیب از بدن («شیرزاد»، ۵۹۵/۸)؛ ۱۱) مچاله‌کردن شمشیر و زره («شیرویه و سیمین‌عذار»، قاسم‌زاده، ۲۱–۲۲؛ «بچهٔ پهلوان»، همان: ۱۱۵–۱۱٦)؛ ۱۲) شکار شیر و فیل («فلک‌ناز»، ٤۸۹/۹)؛ ۱۳) رام‌کردن اسب وحشی («شیرویه و سیمین‌عذار»، ۲۱–۲۲؛ «هرمز»، ٦۷/۱٦؛ «سه افسانه»، ۱۹/ ٦٦)؛ ۱٤) هم‌نبرد را از بالای اسب بلندکردن و بر زمین کوبیدن (« شکارچی»، ٤۸٤/۸، «سه افسانه»، ٦٤/۱۹ و ۷۱ ؛ «بهرام و بهمن»، قاسم‌زاده، ۷۱/۵)؛ ۱۵) بیرون‌کشیدن درخت از ریشه و حمل آن بر دوش، بلندکردن تخت سنگ روی چاه با سر و حمل آن تا قصر شاه، جداکردن دو لوک مست و کوبیدن آنها بر زمین («نیمه کون»، ۱۹/ ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸٤).

۲-۱-۵- بسیارخواری پهلوان

از منظر پردازندگان و راویان داستان‌های پهلوانی، پهلوان انسانی غیرعادی است. همان‌گونه که قد و قامت، رزم‌افزار و دشمنانش شگفت‌آورند؛ به طور طبیعی خوردن و آشامیدن او نیز نمی‌تواند به‌سان دیگران باشد. از نظر آیدنلو در حماسهٔ ملّی رستم، گرشاسب، فرزندان رستم؛ بانوگشسب و جهانگیر به بسیارخواری و پرنوشی شهره‌اند. داراب در داراب‌نامه شکم‌باره است.

دربارهٔ برخی شخصیت‌های تاریخی همچون خسروپرویز و امیرمسعود بیهقی که سرگذشت و سیمای آنها بر پایهٔ الگوهای حماسی-اساطیری پرداخته شده است؛ داستان‌هایی مبنی بر بسیارخواری و پرنوشی‌شان آمده است (آیدنلو، ۱۳۸۹: ٦-۸). «خرق عادت» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۹) یکی از ویژگی‌های چهارگانهٔ آثار حماسی است. می‌توان بن‌مایهٔ بسیارخواری پهلوان را متأثّر از ویژگی خرق عادت دانست. در قصّه‌های پهلوانی عامّه نیز بسیارخواری یکی از مشخصات قهرمان است و حتّی در پاره‌ای قصّه‌ها به منزلهٔ یکی از شروط ازدواج با شاهزاده محسوب می‌شود.

در روایت «شاه‌اسماعیل و عرب زنگی»، شاه‌اسماعیل یک دیگ غذا با تمام نان‌ها را می‌خورد و برای نشان‌دادن بسیارخواری خود، وانمود می‌کند که حتّی سفرهٔ غذا را نیز خورده است (درویشیان و خندان، ٦۳/۸). در قصّهٔ « شیرزاد»، «آشپز چند نفر را صدا زد و به کمک آنها دیگ‌های بزرگ را جلو شیرزاد گذاشتند. شیرزاد زانو به زمین زد و تکّه‌های گوشت و استخوان را از هم درید و نجویده قورت داد» (۵۹۷/۸). در قصّهٔ «حسین کرد و فیروز» غذای حسین کرد نیز صد دست کباب است (۱٤٦/٤-۱٤۷). در قصّهٔ «نیمه کون» قهرمان در سه مرحله به ترتیب یک گوسفند چهار ساله، یک شتر و لگنی پر از چِنگال را می‌خورد (۵۸۳/۱۹- ۵۸٤).

۲-۱-٦- جنگاوری

از جمله عوامل پیش‌برندهٔ حوادث داستان‌های پهلوانی در ادبیات حماسی، حضور پهلوان در میدان نبرد است. در شاهنامه قدرت پهلوانان در صحنهٔ نبرد خارق‌العاده و حیرت‌انگیز است. چنین صفاتی منبعث از نظام اجتماعی و تفکّر اسطوره‌ای اقوام کهن است. بنا به عقیدهٔ جوزف کمپبل، قهرمان زندگی خود را نثار چیزی بیش از حدّ خود می‌کند و دو نوع کردار را انجام می‌دهد: «یکی کردار جسمانی که در آن قهرمان دست به اقدامی شجاعانه در نبرد می‌زند یا زندگی کسی را نجات می‌دهد و نوع دیگر کردار معنوی است که در آن قهرمان یاد می‌گیرد گسترهٔ ماوراءالطبیعی زندگی معنوی انسان را تجربه کند و سپس با پیامی باز می‌گردد» (کمپبل، ۱۳۷۷، ۱۹).

پاره‌ای از بن‌مایه‌های داستان‌های پهلوانی در قصّه‌های عامّه مجال تداوم و تکرار یافته است، با این تفاوت که توصیف پهلوانان، لشکریان و صحنه‌های رزم در قصّه‌های عامّه بر خلاف شاهنامه چندان زنده، گیرا و تأثیرگذار نیست. با این وجود، سیمای پهلوان قصّه‌ها در قیاس با پهلوان حماسه ملموس‌تر و واقعی‌تر به نظر می‌رسد.

۲-۱-٦-۱- انگیزه‌های نبرد

مهم‌ترین انگیزهٔ شکل‌گیری جنگ‌ها در شاهنامه و ادب عامّه حس وطن‌دوستی و دفاع از آب و خاک، قدرت‌نمایی، غلبهٔ خیر بر شر، خون‌خواهی و انتقام از بدخواهان، ظلم‌ستیزی، دفع دشمن متجاوز و رواج آرمان‌های انسانی است. کین درون‌مایهٔ مستمر و مستدام شاهنامه است. «کین‌توزی پاکان از ناپاکان چندان مورد اعتماد ایرانیان باستان بوده است که نوازندگان، داستان بسیاری از این کینه‌توزی‌ها را با آهنگ درمی‌آمیخته‌اند. نغمه‌های کین سیاوش و کین ایرج از بلندآوازه‌ترین سروده‌های موسیقی ایرانی است» (سرامی، ۱۳۸۳، ٦۵۰).

کین‌خواهی از ارکان داستان‌های حماسی و درون‌مایهٔ اصلی جنگ‌های ایرانیان و تورانیان است. کین‌خواهی فریدون از ضحاک، منوچهر از سلم و تور، رستم از سودابه، کی‌خسرو از افراسیاب بیانگر خصلت انتقام‌خواهی ایرانیان از دشمن متجاوز، ایستادگی در برابر ستمگران و صیانت از حق ستم‌دیدگان است. در قصّه‌های عامّه نیز رسم کین-خواهی دیده می‌شود. از رهگذر کین‌خواهی قدرتمندی و منقادکردن دشمن نیز حاصل می‌شود. در قصّهٔ «شاه‌اسماعیل و عرب زنگی» پادشاه عاشق زن فرزندش می‌شود و برای تصاحب او، چشمان پسرش شاه‌اسماعیل را نابینا می‌کند. عرب زنگی با کشتن شاه از او انتقام می‌گیرد. «اصلان پاشا به طرف عرب زنگی آمد. وقتی به او نزدیک شد دختر ریشش را گرفت و فریاد زد: تف به ریشت که می‌خواهی زن پسرت را از چنگش دربیاوری. بعد سر او را به زمین کوفت و او را کشت» (درویشیان و خندان، ۸/ ۵۸-۶۰ در «شوقات شکاربان» کین‌توزی به شکل شبیخون‌زدن صورت می‌گیرد و علاوه بر بحث قدرت با موضوع عشق نیز مرتبط است.

پهلوان گفت: «من پسر پادشاه فلان شهر هستم. پدرم چند وقت پیش مریض شد و به عمویم وصیت کرد که بعد از مرگ من، دخترت را به پسرم بده و او را جانشین من کن. بعد از مرگ پدرم، عمویم دخترش را به من نداد و مرا از شهر بیرون کرد. من هم هر جمعه به شهر شبیخون می‌زنم و این پول‌ها که می‌بینی از آنجا به دست آمده است» (درویشیان و خندان، ۱۹/۲۲۳-۲۲۴).

در قصّهٔ «ریحان‌خانم» زمان، پهلوان شجاع و نوهٔ اسدشاه وقتی از زندانی‌شدن پدرش بوسیلهٔ پدربزرگش اطّلاع می‌یابد با خشم و خروش می‌گوید: «اگر ریش این پادشاه ظالم را به خونش آغشته نکنم، پسر پدرم نیستم» (همان: ۳۱۹/۶). ریحان مادر او نیز بعد از اسارت کریم‌شاه ابتدا «کلاهخود را از سرش برداشت، با یک دست چنگ در موهای او انداخت و با دست دیگر شمشیر را بیخ گلوی او گذاشت و سر از تنش جدا ساخت.

کلاهخود را از خون دشمن لبریز کرد و لاجرعه سرکشید و بدین ترتیب انتقام خود را از دشمن خونخوار و ستمگر گرفت و تمام دردها و آلام درونی‌اش تسکین یافت» (۳۲۷/٦؛ همچنین ر.ک.: «سه افسانه»، همان: ۷۱/۱۹؛ «پهلوان حمزه»، قاسم‌زاده، ۸۱؛ «یادگار»، ۱٤۲؛ «امیر اصلان»، ۱۷۳–۱۷٤).

مبنای حماسهٔ ملّی و داستان‌های ادب عامّه نبرد همیشگی نیکی و بدی است. ریشه-های این تفکّر در آیین زرتشتی به خوبی قابل ردیابی است. فلسفهٔ آیین زرتشت نیز بر تضاد خوب و بد قرار دارد (ر.ک.: هینلز (Hinnells)، ۱۳۷۵: ٦۸). در شاهنامه جنگ کاوه و ضحاک، نبردهای دائمی ایران و توران، کیخسرو و افراسیاب و ... نمود عینی نبرد نیکی و بدی است و در این میان نیروهای خیر (سیاوش، ایرج، فرود و...) با گذشتن از جان خود، بهای سنگینی را برای پیروزی بر مظاهر بدی می‌پردازند. حکومت خیر، رسالت اصلی پادشاهی است. مطابق همین طرز تفکّر، کیخسرو بعد از مقهور و منکوب‌کردن افراسیاب و برپایی دادگری، وظیفهٔ خویش را پایان‌یافته می‌بیند و از قدرت و دنیا کناره-گیری می‌کند.

همی گفت: هرجا از آبادبوم — ز هند و ز چین اندرون تا به روم
هم از خاوران تا در باختر — ز کوه و بیابان و از خشک و تر
سراسر ز بدخواه کردم تهی — مرا گشت فرمان و گاه مهی
جهان از بداندیش، بی‌بیم گشت — فراوان مرا روز بر سر گذشت...
من اکنون، چو کین پدر خواستم — جهانی به خوبی بیاراستم
بکشتم کسی را که بایست کشت — که بُد کژّ و با راه یزدان درشت...
کنون آن به آید که من راه‌جوی — شوم پیش یزدان پر از آب روی

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۳۲۷/٤–۳۲۸)

در افسانه‌ها نیز بسترسازی داستان به گونه‌ای است که قهرمان به منزلهٔ مظهر خیر و نیکی می‌باید با شر و همهٔ مظاهر آن بجنگد و پیروز شود، چرا که این پیروزی نشانگر غلبهٔ نهایی اهورا و نیروهای مادی و معنوی همراه آن بر اهریمن است.

۲-۱-٦-۲- شیوه‌های نبرد

حکیم توس سرایندهٔ جنگ است و به زیباترین شکلی فراز و فرود میدان کارزار و شیوه-های نبرد را مقابل دیدگان خواننده مجسّم می‌کند. شیوه‌های جنگ در شاهنامه را می‌توان شامل جنگ گروهی (جنگ‌های گروهی ایرانیان با تورانیان، رومیان، تازیان)، جنگ تن-به‌تن (جنگ رستم و سهراب، رستم و اسفندیار و ...)، کشتی‌گیری، شمشیرزنی، رجزخوانی و جنگ روانی و حیله و فریب دانست. برخی از این آداب و فنون در قصّه‌های عامّه نیز دیده می‌شود. قهرمان در جنگ گروهی بیشترین نقش و اثر را دارد و بتنهایی، چند صد نفر را در یک مبارزه شکست می‌دهد. اصولاً «در حماسه به هنرهای یکایک پهلوانان بیشتر اهمّیت داده می‌شود تا به فعّالیت سپاهیان» (نولدکه (Nöldeke)، ۱۳۸٤: ۱٤٥).

در قصّهٔ «بچهٔ پهلوان»، قهرمان با وجود کودک‌بودنش در نبرد با لشکر فرنگ، همه را از دم تیغ می‌گذراند. «پسره به میدان رفت و هر پهلوانی را سر راهش بود، دو شقّه می‌کرد و به زمین می‌انداخت» (قاسم‌زاده، ۱۳۹٥: ۱۱٦-۱۱۷). در قصّهٔ «شیرویه و سیمین‌عذار»، شیرویه با شمشیر، نه تنها پهلوان بزرگ، بلکه چهارصد پهلوان دیگر را نیز راهی دیار فنا می‌کند (همان: ۲٤). او در نبرد با شامی‌ها همه را «درو می‌کرد و می‌رفت و لشکر هم هر کی را در می‌رفت، به زمین می‌انداخت. آن قدر از شامی‌ها کشته شد که اسب‌ها وسط جنازه‌ها گیر می‌کردند» (همان: ٤٤). شاهزاده بهرام در قصّهٔ «مغول دختر» در سه نبرد به ترتیب: هشتصد، پانصد و سه هزار نفر از دشمنان را به تنهایی می‌کشد.

«صدای جارچی گفت: سه هزار نفر به فرماندهی پادشاه کافر به کشور ما حمله‌ور شده‌اند و می‌خواهند به حریم کشور ما تجاوز نمایند، همان موقع شاهزاده بهرام به سوی آن سواران تاخت و دمار از روزگارشان درآورد و یک به یکی‌شان را کشت و سر پادشاه کافر را بر روی نیزه‌ای زد و جلو قصر پادشاه مغولستان گذاشت» (درویشیان و خندان،

٦٦/١٤–٦٧). در افسانه‌های «ریحان‌خانم» (٣٢٣/٦–٣٢٥)، «شکارچی» (٤٨٥/٨)، «فلک ناز» (٤٩٠/٩)، «ملک جمشید و چهل گیس بانو» (٢٤٠/١٤)، «یک تنه» (٣٢٠/١٦–٣٢١) قهرمان به تنهایی لشکری را شکست می‌دهد.

پهلوان در نبرد تن‌به‌تن نیز بی‌رقیب است. شیرویه موفّق می‌شود خونخوار شامی، پهلوان بی‌رقیب شامی‌ها را شکست دهد؛ پهلوان بعد از نبرد با شیرویه می‌گوید: «تا امروز کسی جرأت نکرده جلوش بایستد، پا به هر شهر و آبادی که می‌گذاشته، هر زن حامله‌ای تا اسمش را می‌شنیده، بچه‌اش را می‌انداخته، ولی این جوان عین پر کاه بلندش کرد و چیزی نمانده بود که سرش را مثل خیار ببرد» (قاسم‌زاده، ٢٤–٢٥).

نبرد تن به تن فلک ناز و خورشید قلعه گیر یک هفته طول می‌کشد تا این که بعد از دعا و نیایش به درگاه خدا، فلک ناز موفّق به شکست حریف می‌شود («فلک ناز»، ٤٩٢/٩). در نبرد لشکر ریحان‌خانم با قشون اسدشاه سه روز نبرد بی‌امان و پیکار تن‌به‌تن ادامه یافت و سرانجام افراد ریحان‌خانم، موفّق به شکست دشمن شدند («ریحان‌خانم»، ٣١٦/٦).

پهلوان در کشتی‌گرفتن نیز بسیار قدرتمند ظاهر می‌شود. در قصّهٔ «بهرام و بهمن» ابتدا «دو شاهزاده از لشکر جدا شدند و رفتند گوشه‌ای تا بدون کمک دیگران با هم کشتی بگیرند. بهرام که به خودش مطمئن بود، نوبت اوّل را به بهمن داد. او هرچه زورآورد نتوانست یک ذرّه بهرام را از جا تکان بدهد. این بار نوبت بهرام رسید. او دست زد و بهمن را عین پر کاه از زمین برداشت و برد بالای سر و همین که خواست به زمین بزند، بهمن به لشکرش دستور داد حمله کنند» (همان، ٧٠–٧١؛ همچنین ر.ک.:« حسین کرد و فیروز (درویشیان و خندان، ٤/ ١٤٨).

بهره‌گیری از ترفندها و حیله‌های عیاری یکی دیگر از شیوه‌های نبرد در قصّه‌هاست. زنان پهلوان غالباً به شبیخون متوسّل می‌شوند. در داستان «وزیر سیاه»، ملک، قهرمان زن

داستان، شب‌ها در لباس مردانه به شهر پدری‌اش شبیخون می‌زند و با شمشیر، پهلوان‌ها و نگهبانان را می‌کشد (قاسم‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۵۸).

ریحان‌خانم نیز زن رشید، بی‌باکی و ظلم‌ستیزی است که شب‌ها به شهر می‌رود؛ به افراد و داروغه‌های اسدشاه حمله می‌کند و آنها را به هلاکت می‌رساند. سپس، اموال و اسلحهٔ آنها را با خود به قلعه می‌آورد («ریحان‌خانم»، ۳۱۳/٦). مبدّل‌پوشی، استتار و کمین‌کردن از دیگر حیله‌های عیاری است. در قصّهٔ «پیرمرد خارکش و چهل پسرش»، قهرمان برای نجات برادرانش از زندان پادشاه، لباس درویشی می‌پوشد و به بهانهٔ دادن نذری، چهل شمشیر را میان نان‌ها پنهان می‌کند و به دست برادرانش می‌رساند. آنها ابتدا نگهبانان زندان، سپس حاکم را می‌کشند (۳۸۰/۲). دختر ابریشم‌کش با کمین‌کردن در کاروان‌سرا چهل دزد را گرفتار می‌کند («دختر ابریشم‌کش»، درویشیان و خندان، ۹۰/۵؛ همچنین ر.ک.: «مریم زناری» (٦٦١/١٣-٦٦٢)، «جبار» (۱۲۸/۱۸).

رجزخوانی و تحقیر رقیب نیز به تقلید از شاهنامه در قصّه‌ها راه یافته است. «پهلوان... فریاد زد: اگر از اینجا نروی، مادرت را به عزایت خواهم نشاند. شیرزاد گفت: شمشیر بزن تا ببینم شغال کجایی که گذرت به این تاکستان افتاده است» (« شیرزاد»، ۸/ ۵۹۵). ریحان‌خانم در پاسخ به پیک اسدشاه که خواهان تسلیم‌شدن است؛ می‌گوید: «الاغی که به جلد و پوست دیگری درآید، دم و گوشش را می‌برند. من عروس تو، ریحان هستم و آرزو داشتم که روزی با تو روبه‌رو شوم و اکنون که به آرزوی خود رسیده‌ام از تو انتقام خواهم گرفت» («ریحان‌خانم»، ٣١٦/٦؛ همچنین نک.: «دختر ابریشم‌کش» (۱۷۳/۵)، «شاه-اسماعیل و عرب زنگی» (٥٦/٨، ٥٨)، «شیرزاد»، (٦٠١/٨)، «مریم زناری» (٦٦٣/١٣)، «مغول دختر» (٦٤/١٤-٦٦)، «ملک جمشید و چهل گیس بانو» (۲۳۷/۱٤ و ۲۳۹)، «هرمز» (٦٨/١٦)، «پهلوان حمزه» (٦٨٦/١٧).

۲-۱-۷- تعامل/تقابل با نظام سیاسی

شهریاری در شاهنامه کاری است که مبنایی الهی (=آسمانی) دارد و شاه دارای فرهٔ ایزدی است. اساس این فرهٔ ایزدی باور قلبی به قدرت بی‌همتای خداوند یگانه و عمل‌کردن مطابق داد و راستی و انسانیت است. البتّه اگر شاه دچار غرور قدرت شود و خود را همسان خداوند بداند این فرهی را از دست می‌دهد؛ چنانکه دربارهٔ جمشید رخ داد. «در سیرت پادشاهان مکرّر ذکر شده است و در داستان جمشید هم تأکید گردیده که فرّ پادشاهان ناپایدار است و چون حکمرانی از راه راست منحرف شود و به کژی گراید، آن را از دست می‌دهد. به همین دلیل در ادب فارسی و ادبیاتی که از ایران باستان به جای مانده است، پادشاه ادّعای خدایی ندارد و حکومت خود را جاوید نمی‌پندارد» (سودآورد، ۱۳۸۳: ٤٨).

پهلوان در شاهنامه وظیفهٔ دفاع از کشور در برابر تجاوز بیگانگان و بدخواهان داخلی را بر عهده دارد و تکیه‌گاه اصلی شاه در مواقع بحرانی به حساب می‌آید. البتّه او «مدافع پایگاه شاهی به عنوان رمز وحدت شهریاری است نه مدافع شخص پادشاه» (پرهام، ۱۳۷۷: ۱۰۲). پهلوان ادب عامّه نیز در برابر تجاوز بیگانه، خود را موظّف به حراست از کشور می‌داند.

در قصّهٔ «شیرویه و سیمین‌عذار»، شیرویه موقع حملهٔ شامی‌ها به یمن خودش را ملزم به دفع دشمن متجاوزی می‌داند که وارد خانهٔ او شده است. «شاهزاده گفت این مروّت نیست که دست روی دست بگذارند تا دشمنی که رسیده جلو در خانه‌شان، پا بگذارد تو... سوار اسب شد و شمشیرش را برداشت و از کوه سرازیر شد...» (قاسم‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۸-۲۹). در قصّهٔ «بهرام و بهمن» وقتی قاشقار زورگویانه و متجاوزگرانه به سرزمین عادل‌شاه حمله می‌کند، بهرام فرزند عادل‌شاه به انگیزهٔ دفع دشمن به مقابله با آنها برمی-خیزد و به تنهایی لشکر قاشقار را شکست می‌دهد (همان: ۷۱ ؛ همچنین ر.ک.: «بچه

پهلوان» (۱۱۶–۱۱۷)، «امیرزاده و عرب جنگی» (درویشیان و خندان، ۲٤۹/۱)، «شیرزاد» (۵۹۵/۸)، «مغول دختر» (۵۹/۱٤–۷۰).

در شاهنامه، پهلوانی چون رستم پروراننده تاج و تخت است و در انتخاب پادشاه رکنی رکین محسوب می‌شود. با وجود این فضای کلّی حاکم بر داستان‌های شاهنامه، بویژه دورهٔ اساطیری و پهلوانی مبتنی بر سرسپردگی پهلوان به شاه است. بعد از این که منوچهر از قاتلان ایرج، نیای خود، انتقام می‌گیرد؛ سام نخستین پهلوان شاهنامه است که به او اعلام وفاداری می‌کند. پهلوانان شاهنامه با وجود اشتباهات مکرّر کاووس همچنان آمادهٔ حمایت از او هستند. رستم در برابر فرمان کی‌خسرو مبنی بر آزادکردن بیژن از چاه، ابراز فرمانبرداری می‌کند. امّا پهلوان ادب عامّه بر خلاف پهلوان شاهنامه خود را مکلّف به اطاعت از شاه نمی‌داند.

در قصّهٔ «یادگار»، لشکری از طرف پادشاه، به یادگار می‌گویند به دلیل این که دختران شاه را تنبیه کرده است باید خود را به شاه معرفی کند. امّا «یادگار صداش را انداخت روی سرش و گفت گور پدر این شاه کرده و نمی‌آید و به پادشاه هم بگویند هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» (قاسم‌زاده، ۱۳۹۵: ۱٤۱).

شاه‌کشی در شاهنامه به مثابهٔ اندیشه‌ای شوم و نامبارک است و پهلوان دست خود را به خون شاه نمی‌آلاید؛ چرا که آن را کاری اهریمنی می‌داند. اصولاً «ریختن خون شاهان و فرمانروایان در جهان باستان، کاری سخت ناپسند و گناهی نابخشودنی شمرده می‌آمده است که فرجامی بس گجسته و جان‌گزای می‌داشته است» (کزازی، ۱۳۸۱: ۲۵۵/۲).

برای نمونه بعد از به پادشاهی رسیدن کی‌خسرو، تنها کسی که حاضر به اظهار بندگی مقابل او نمی‌شود، کهرم است. در جنگ کی‌خسرو با کهرم، وقتی که کهرم زخمی می‌شود و در حال جان‌دادن است، باز کی‌خسرو سر او را نمی‌برد و این کار را اهریمنی می‌داند. امّا در قصّه‌های عامّه، موضوع کاملاً متفاوت است. پهلوان به راحتی دست به قتل شاه

می‌زند. غالباً ستم‌گری و بیدادگری شاه، پهلوان را وادار به کشتن و حذف او از عرصهٔ قدرت می‌کند.

این تفاوت رفتاری پهلوان ادب عامّه و شاهنامه با شاه به تفاوت نقش شاه در جهان-نگری فردوسی و تفکّر حاکم بر قصّه‌ها باز می‌گردد. در ایران باستان شاه وجهی قدسی/الوهی داشته و رابط بین بندگان و خدا بوده است. در شاهنامهٔ فردوسی «شاهان این سرزمین با عالم الهی پیوستگی دارند و در کارهای خویش از پیام ایزدی که «سروش خجسته» رسانندهٔ آن است، پیروی می‌کنند، جمشید فرمانروایی است که هم «شهریار» است و هم «دین‌یار» و از یک سو «بدان را ز بد دست کوته می‌کند» و از سوی دیگر «روان را سوی روشنی» راه می‌نماید» (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۹۹).

در ایران عصر ساسانی، شاهانی مثل خسرو انوشیروان نقش شاه–موبد داشته‌اند (بهار، ۱۳۷۵: ۵۵). در واقع حاکمیت سیاسی و دینی، همزمان به شاه داده‌اند. به باور ایرانیان باستان دو عامل لازم برای شکست شر و مظاهر آن، پیروی از شاه و شناخت و تبعیت از دین بهی است. «شاه خوب تجلّی روح نیکوکار خدا و نماد فرمانروایی بر زمین است. وظیفهٔ او این است که آفرینش و دین بهی و شادمانی رعیت را گسترش دهد، زیرا اینها تجلّیات آرزوهای خدا برای انسان است» (هینلز، ۱۳۷۵: ۱۵۳).

امّا شاه در ادب عامّه وجه روحانی، اسطوره‌ای و خیر مطلق‌بودن خود را از دست داده و به جایگاهی پایین‌تر سقوط کرده است. از میان هیمنه و شکوه شاهی فقط قصری دارد و دختر/دخترانی که جوانان آرزوی ازدواج با آنها را دارند و زندگی او فاقد حشمت و شکوه و جلال است. از منظری دیگر این داستان‌ها، متأثر از تفکرات عیاری و روایت کنندهٔ مبارزهٔ مردم با زورگویان و صاحبان قدرت هستند.

در طول تاریخ، عیاران در شرایط ضعف حکومت مرکزی، از خلأ قدرت و نارضایتی عامّه از وضع موجود بهره می‌گرفتند و برای رفع بیداد و بیدادگران یا به طمع کسب قدرت، با حمایت قاطبهٔ مردم زجرکشیده و ستم‌دیده، دست به مبارزهٔ مسلّحانه می‌زدند

و می‌کوشیدند با دست یازیدن به قدرت و تشکیل دولت پنهانی، خود مجری عدالت گردند. آنان واکنشی در برابر اوضاع بد اجتماعی و سیاسی و نابسامانی‌های زمانه بوده‌اند و به عنوان نیروی مخالف در مقابل حکّام مستبد و نوعی تکیه‌گاه برای افراد مستمند تلقی می‌شده‌اند.

این واقعیات اجتماعی در قصّه‌های عامّه در کنش‌های ظلم‌ستیزانهٔ پهلوانان عیارمسلک انعکاس یافته است. بنابراین قصّه‌ها آرزوهای عدالت‌خواهانه و آرمان‌گرایانهٔ مردم را به وجهی نیکو آیینگی کرده‌اند. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت پهلوان قصّه‌های عامّه بیش از آن که نمایندهٔ اقتدار قدرت شاه باشد، نمایندهٔ تودهٔ مردم است؛ به همین دلیل از آزادی عمل و قدرت بیشتری نسبت به پهلوان شاهنامه برخوردار است و در چارچوب ساختار متصلّب محدودکننده عمل نمی‌کند.

در قصّه‌های عامّه بروز این رفتارها از پادشاه باعث تقابل با او می‌شود:

«خودکامگی شاه و ایجاد رعب و نارضایتی در بین تودهٔ مردم» («بهرام و بهمن»، قاسم‌زاده، ۷٤/۵؛ «بچهٔ پهلوان»، همان: ۱۱۷؛ «وزیر سیاه»، همان: ۲٦۱–۲٦٤؛ «ریحان‌خانم»، درویشیان و خندان، ۳۰٤/٦–۳۱۳؛ «جبار»، همان: ۱۲۳/۱۸–۱۲۸)، «عهدشکنی پادشاه و به زنجیرکشیدن عیاران» («پهلوان»، ٦٦۹/۱۷–٦۷۱)، «تصاحب زن پهلوان» («کچل و خان»، ۲۱۷/۱۱–۲۲۲)، «پیمان‌شکنی پادشاه و زندانی‌کردن بی‌دلیل برادران پهلوان» («پیرمرد خارکن و چهل پسرش»، همان: ۳۷۷/۲–۳۸۰)، «طرح نقشهٔ پادشاه برای تصاحب همسر زیباروی شاهزاده و مسموم‌کردن و نابیناساختن فرزند خود» (امیرزاده و عرب زنگی»، درویشیان و خندان، ۲٤۸/۲؛ شاه‌اسماعیل و عرب زنگی (۱)، همان: ۵۹/۸–٦۰؛ «شاه-اسماعیل و عرب زنگی (۲)، همان: ۸/ ٦۷–٦۸)، «ویران‌ساختن شهر و بیگاری‌کشیدن از پدر و مادر پهلوان» («بهرام و بهمن»، قاسم‌زاده، ۷٤/۵–۷٦) «اتهام واهی پادشاه به پدر پهلوان و تصمیم بر اعدام او» («بچهٔ پهلوان»، قاسم‌زاده، ۱۱۷)، «تصرّف تخت قدرت از

روی زور و ستم» («شیرویه و سیمین عذار»، قاسم‌زاده، ۳۷/۵)؛ «بهرام و بهمن»، همان: ۷٤/۵–۷٦، «امیر اصلان»، همان: ۱٦۸، ۱۸۳)، «قتل پدر قهرمان توسط پادشاه» («امیر اصلان»، قاسم‌زاده، ۱٦۸، ۱۸۳)، «قتل مادر قهرمان توسط پادشاه» («یادگار» همان، ۱٤۰، ۱٤۲)، زندانی‌کردن پدر قهرمان و آواره‌ساختن مادر او («ریحان‌خانم»، ۳۰۹/٦–۳۱۰).

۲–۱–۸– پایبندی به اخلاق جوانمردی

باورمندی و تعلّق خاطر مردم ایران به آیین جوانمردی، نقشی اثرگذار در شکل‌گیری خصال و کنش‌های اخلاقی پهلوان قصّه‌های عامّه داشته است. در این میان جایگاه شاهنامهٔ فردوسی در حفظ و تداوم فرهنگ جوانمردی و برکشیدن اخلاق پهلوانی، بسیار برجسته و شاخص است. «فردوسی با تعیین حد و تعریف پهلوانی، نقش ویژه‌ای در حفظ و انتقال ویژگی‌های اخلاق پهلوانی داشته است، هرچند که داستان‌های قهرمانی عامّه، همانند اسطوره در ناخودآگاه قومی و گذشته‌های بسیار کهن ریشه داشته است» (تشکری و همکاران، ۱۳۹۷: ۸۱–۸۲).

ویژگی‌های اخلاقی پهلوان شاهنامه و قصّه‌های عامّه را باید ذیل اخلاق جوانمردی و سازه‌های آن همچون دادگری، ظلم‌ستیزی، وفای به عهد، پاکدامنی، امانت‌داری، حمایت از ستم‌دیده، گذشت و ... تعریف کرد. پهلوان شاهنامه اگر راد و جوانمرد نباشد، شایستهٔ صفت پهلوانی نیست. یکی از ویژگی‌های بنیادین که در اندیشه و منش ایرانی، «پهلوان» را از «قهرمان» جدا می‌سازد این است که پهلوان به ناچار، عیار و جوانمرد هم هست، امّا قهرمان نیست (کزازی، ۱۳۹۵: ٤۳۷).

شاهنامه سرشار از اندیشه‌ها و آموزه‌های جوانمردی است. هر یک از پهلوانان بزرگ شاهنامه یا شاهان راست‌آیین و فرّه‌مند الگویی ناب از منش و خوی جوانمردی را از خود نشان می‌دهد. برای نمونه، رفتار و گفتار ایرج با برادرانش سلم و تور با خشوع، مردانگی، بزرگواری و پرهیز از آز و قدرت است (ر.ک.: فردوسی، ۱۳٦٦: ۱۲۰/۱–۱۲۱).

سیاوش با وجود بی‌گناهی از آتش عبور می‌کند و جوانمردانه از پدر می‌خواهد گناه سودابه را نادیده بگیرد (همان: ۱۳٦۹: ۲۳۸/۲). او با وجود دستور کاووس حاضر به کشتن گروگان‌ها نمی‌شود و به پیمان خود با افراسیاب وفادار می‌ماند (همان: ۲٦٤/۲– ۲٦۹). کی‌خسرو به سبب مردانگی‌های پیران ویسه در حق پدر و مادرش (سیاوش و فرنگیس) از کشتن او صرف نظر می‌کند (همان: ٤۳۹/۲–٤٤۱).

در شاهنامه، عفاف و شرم به منزلهٔ ویژگی برجستهٔ زنان قلمداد می‌شود. این عفّت و شرم مانع از پرده‌دری عشاق در عشق می‌شود. همهٔ زنان عاشق در شاهنامه (به جز سودابه) از عفّت کلام و رفتار بهره‌مند هستند. نشانه‌های پاکی اخلاق، عفّت نفس و حجب کلام در واژگان فردوسی آشکار است. او از زنان با عنوان «پوشیده مویان»، « پوشیده رویان» و «پوشیدگان» یاد می‌کند (آقاحسینی و نصرآزادانی، ۱۳۹٦: ۱۲).

در قصّه‌های پهلوانی، پاکدامنی در کردار و گفتار پهلوانان به خوبی نمایان است. پهلوان زن پاک و نجیب است و کنش‌های او همواره با پاکدامنی و ظرافت همراه است. در واقع، عفّت برای او به منزلهٔ خصلتی ارزشمند و انسانی مطرح است. پهلوان نژاده حاضر نیست حریم و حدود عفّت خویش را خدشه‌دار سازد. در داستان «وزیر سیاه» شرطی که ملک برای دوستی با رستم می‌گذارد بر پاکدامنی او دلالت دارد. «شرط دوم این است که اتاق‌شان همیشه جدا باشد و دور از هم بخوابند. رستم قبول کرد و دستور داد اتاقی برای دوستش آماده کنند» (قاسم‌زاده، ۲۵۷).

در روایت «یک تنه»، دیو نامزد پهلوان را می‌رباید. همهٔ همّ و تلاش زرنگار این است که عفّت خود را حفظ کند تا «یک تنه» به فریاد او برسد. «دیو دختر را به قصر خود برد، و از زشتی رباینده چنان قلب زرنگار به هم آمد، که نزدیک بود قالب تهی کند. امّا دندان بر روی جگر گذاشت، تا مگر یک تنه او را بیابد و با خود گفت: تا آن هنگام هر طور شده سر دیو را شیره بمالم، و عفافم را حفظ کنم» (درویشیان و خندان، ۳۲۰/۱٦). برای

قهرمان عفّت آن‌قدر موضوعی مهم است که حتّی جان برادرش را به خاطر هوس‌رانی می‌گیرد. در قصّهٔ «شاه‌اسماعیل و عرب زنگی»، وقتی شاه‌اسماعیل متوجه می‌شود کشتی‌گیری که سه روز با او کشتی‌گرفته زن است بسیار تعجب می‌کند. شاه‌اسماعیل پرسید: «چرا به لباس مردان درآمده بودی؟» عرب زنگی گفت: «برادری داشتم که سرکردهٔ چهل راهزن بود. آنها هر شب به خانهٔ یکدیگر می‌رفتند و با زنان خانه، همسر، مادر، دختر هر کس که بود هم‌بستر می‌شدند. نوبت من که رسید لباس مردان پوشیدم و همه را کشتم. حتّی برادرم را» (همان: ۵۷/۸–۵۸). همچنین ر.ک.: («شیرویه و سیمین عذار»، قاسم‌زاده: ۲۱).

رازداری از دیگر صفات اخلاق جوانمردی است. اهمّیت رازداری در سمک عیاری تا حدّی است که از بین هفتاد و دو صفت جوانمردی، «رازداری» در صدر آنها جای دارد. «حد جوانمردی از حد فزون است: امّا آنچه افزون‌تر است هفتاد و دو طرف دارد و از آن دو را اختیار کرده‌اند: یکی نان‌دادن و دوم راز پوشیدن» (ارجانی، ۱۳۶۲: ۲۶/۱).

در داستان‌های شاهنامه، رازداری جزء جدانشدنی زندگی پهلوانان است. «اهداف رازداری در داستان‌های عاشقانه متنوّع است و در حوزه‌های سیاسی، نظامی، اجتماعی، اخلاقی، عیاری، فرهنگ درباری، زنان، عشق، حماسه و غیره قابل بررسی و اثبات است» (آقاحسینی و نصرآزادانی، ۱۳۹۶: ۲۴). اختفای هویت در داستان‌های شاهنامه به وفور دیده می‌شود. برای نمونه، رستم در برابر اولاد دیو، ابتدا به دروغ، خود را «ابر» معرفی می‌کند و سپس به کنیه‌اش یعنی «گو پیلتن» اشاره می‌کند (ر.ک.: فردوسی، ۱۳۶۹: ۲/ ۳۳–۳۴). در داستان رستم و سهراب نیز، با وجودی که سهراب نام خود را فاش می‌کند؛ رستم با اختفای هویت خود گره داستان را پیچیده‌تر می‌سازد (ر.ک.: همان: ۱۷۰/۲–۱۷۱). در قصّه‌های عامّه گاه پهلوان از افشای نام واقعی خود امتناع می‌ورزد و نامی دروغین بر خود می‌نهد (برای نمونه ر.ک.: «شیرویه و سیمین‌عذار»، قاسم‌زاده، ۲۱). با توجه به ارتباط تنگاتنگ این قصّه‌ها با اسطوره، اختفای نام، ریشه در باورداشتی اسطوره‌ای و آیینی دارد؛

چرا که در بین پیشینیان نام بخشی بنیادین از وجود فرد است که اگر فاش شود، فرد به وسیله دشمن طلسم، و مقهور و مغلوب او می‌شود. زیگموند فروید (Sigmund Freud) نیز آگاهی‌یافتن دشمن بر نام را به منزلهٔ تصرّف بر بخشی از وجود او می‌داند (فروید، ۱۳٦۹: ۸۱). در واقع به باور پیشینیان نام به مثابهٔ شناخت ماهیت هر پدیده‌ای در عالم هستی، و دانستن آن مساوی با تسلّط و اشراف بر آن پدیده بوده است.

در شاهنامه و قصّه‌های عامّه، رازداری قهرمان به صورت «ناشناس سفرکردن» (برای نمونه، ر.ک.: «شیرویه و سیمین عذار» (قاسم‌زاده، ۱۷) «شاهزاده فارس و دختر سلطان یمن» (درویشیان و خندان: ۱۸۳/۸)، «مغول دختر» (همان: ٥٩/١٤– ۷۰)، «اختفای هویت» (نبرد «رستم و سهراب»؛ فردوسی، ۱۳٦۹: ۱۷۰/۲–۱۷۱؛ «رستم و اولاد دیو»؛ همان: ۳۳/۲–۳٤)، «شیرویه و سیمین‌عذار» (قاسم‌زاده، ۲۰)، «وزیر سیاه» (همان: ۲٥٦) و «ملاقات پنهانی عاشق و معشوق» است (ر.ک.: داستان بیژن و منیژه؛ فردوسی، ۱۳۸۱: ٤۳۹)، «امیرزاده و عرب زنگی» (درویشیان و خندان: ۲٤۸/۱)، «مغول دختر» (همان: ٦۳/١٤).

عهد و پیمان جزء جدانشدنی عالم جوانمردی است و یکی از دلایل ثبات و سلامت اجتماع عیاری، همین مقوله است. در تفکّر ایرانی پیمان‌شکنی گناهی نابخشودنی است و بر پایبندی به پیمان از سوی شاهان و پهلوانان بسیار تأکید شده است. «یکی از عوامل مهمّ شکل‌گیری سرنوشت نهایی اسفندیار نیز پادافره پیمان‌شکنی است» (پورخالقی چترودی و حق‌پرست، ۱۳۹۱: ۱۱۸). به اعتقاد حسام‌پور و دهقانی داستان سیاوش به دلیل ابتنای حوادث آن بر پیمان‌شکنی و وفاداری، در میان داستان‌های شاهنامه از نظر عهد و سوگند اهمّیت و برجستگی بیشتری دارد؛ زیرا حوادث آن مبتنی بر وفاداری و پیمان‌شکنی است (حسام‌پور و دهقانی، ۱۳۸۷: ٤۹).

در افسانه‌های عامّه، پهلوانان جایگاهی والا برای پیمان قائل هستند. آنها تا پای جان به عهد و پیمان وفادار می‌مانند. برای آنان مهم نیست با چه کسی پیمان بسته‌اند، مهم

حفظ اصالت پیمان است که باید محترم و محفوظ بماند. قهرمان داستان پیمان با دشمن را نیز زیر پا نمی‌گذارد و از آن روی برنمی‌تابد. در روایت «پیرمرد خارکن و چهل پسرش»، پهلوان حاضر نیست قولی را که به دشمن خود، اکوان دیو، مبنی بر آوردن دختر سلطان چین داده بود، زیر پا بگذارد. او در پاسخ به ملک مورچه‌ها می‌گوید: «من به او قول داده‌ام» (درویشیان و خندان: ۳۷۸/۲). در روایت «نوش‌آفرین»، فیروز به خاطر عهد و پیمانی که با دیو بسته بود بعد از شکست‌دادن او، از کشتنش منصرف می‌شود (۱۵/ ٤٤۰).

از آنجا که فردوسی در گزارش داستان‌های شاهنامه و ترسیم و توصیف شخصیت‌های داستانی راوی بی‌طرفی است، علاوه بر صفات جوانمردانه، خصال نکوهیدهٔ قهرمان‌ها را نیز گزارش می‌کند. در واقع، نکوهش آز و جاه‌طلبی در داستان به آسمان رفتن کاووس، عاقبت تلخ جمشید به سبب نخوت و خودبینی، عاقبت خوبی و بدی در داستان‌هایی مانند رستم و شغاد، و ماجرای بهرام و لنبک و براهام از همین رهگذر قابل تحلیل‌اند. در قصّه‌های عامّه نیز کنش‌های ناجوانمردانه سخت نکوهش می‌شوند.

در قصّهٔ «پهلوان» چهل عیار همیشه اموال پادشاهی را می‌دزدیدند. تا این که خاطر قولی که به پهلوان می‌دهند، خود را تسلیم پادشاه می‌کنند. پادشاه در غیاب پهلوان، دزدان جوانمرد را به غل و زنجیر و شکنجه می‌کشد. امّا پهلوان او را به دلیل پیمان‌شکنی و بدقولی‌اش به قتل می‌رساند. پهلوان گفت: «ای ناجوانمرد زیاده‌خواه، هم‌اکنون سزای بدقولی بر کف دستت می‌گذارم» (درویشیان و خندان، ۱۳۹۸: ٦۷۲/۱۷– ٦۷۵). در قصّهٔ «درخت سیب» برادر کوچک‌تر شجاعانه وارد چاه می‌شود و سه دختر را از دست دیو آزاد می‌کند. امّا دو برادر بزرگ‌تر به محض دیدن زیبایی دختر سوم، ناجوانمردانه به برادر کوچک خود خیانت می‌کنند. «برادرها دختر سومی را بالاکشیدند و تا چشم‌شان می‌افتد به دختر سومی می‌بینند به! چه قدر قشنگه! به همین خاطر وقتی برادر کوچیکه می‌خواهد بالا بیاید، طناب را از میان راه ول می‌کنند و او می‌افتد پایین» (همان: ۵/ ٤۲۷). قهرمان

بعد از این که نجات می‌یابد برادرانش را به خاطر بی‌وفایی سرزنش می‌کند: «ای برادرهای نامرد! مگر من برای شما زن نفرستادم. این است رسم وفاداری؟» (۴۲۸/۵).

در نهایت، باید خاطر نشان ساخت نظام عیاری و جوانمردی به مقتضای رخدادهای تاریخی، تحوّلات اجتماعی، مناسبات نهاد قدرت، جهان‌نگری عیاران و عوامل متعدّد دیگر در هر دوره‌ای به گونه‌ای متفاوت از ادوار دیگر مجال ظهور و بروز یافته است. این موضوع در قصّه‌های عامّه نیز به خوبی بازتاب یافته است، به گونه‌ای که الزام و ابرام پهلوان قصّه‌های عامّه به اخلاق جوانمردانه تابعی از اوضاع روزگار، گفتمان مسلّط و بینش راویان قصّه‌هاست. در واقع، پهلوان افسانه‌های مردم به اندازهٔ پهلوان حماسه ملّی در بند نام و ننگ نیست و اخلاق برای او مبانی و معانی و معیارهای تازه‌ای متناسب با عوامل ذکر شده دارد.

۳- نتیجه‌گیری

مهم‌ترین نتایج حاصل شده از مقایسه خصال و کنش‌های پهلوان قصّه‌های عامّه با شاهنامه فردوسی بدین شرح است:

۱) پهلوان قصّه‌های عامّه در مراحل رشد، خوب‌رویی، زورمندی، مهارت‌های رزمی، بسیارخواری با پهلوان شاهنامه همانند است. با این وجود، سیمای پهلوان قصّه در قیاس با پهلوان حماسه ملموس‌تر و واقعی‌تر به نظر می‌رسد.

۲) قهرمان حماسهٔ ملّی از نژاد شاهان، بزرگان و نام‌داران، ولی پهلوان قصّه‌های عامّه، متعلّق به اقشار فرودست جامعه است و تباری مردمی دارد. قهرمان عامّه اعتبارش را با تکیه بر مردم‌داری و صفات و کنش‌های انسانی/جوانمردانه به دست می‌آورد.

۳) هر دو پهلوان در جنگاوری، شمشیرزنی، کشتی‌گیری، تیراندازی و شکست یک لشکر به تنهایی بسیار مشابه هستند. انگیزهٔ آنان برای نبرد، خون‌خواهی، غلبهٔ خیر بر شر، ظلم‌ستیزی، دفع دشمن متجاوز، نگاه‌داشت مرزها و رواج آرمان‌های متعالی انسانی است.

٤) حفاظت از شاه و تابع فرمان‌های او بودن دغدغهٔ دائم پهلوان حماسه است. در مقابل پهلوان قصّه‌های عامّه بیش از آن که نمایندهٔ اقتدار قدرت شاه باشد، نمایندهٔ تودهٔ مردم است؛ به همین دلیل در نوع تعامل با نهاد قدرت، از آزادی عمل و قدرت بیشتری نسبت به پهلوان شاهنامه برخوردار است.

۵) داستان‌های پهلوانی متأثّر از تفکّرات عیاری و روایت‌گر مبارزهٔ مستمر مردم با زورگویان و صاحبان قدرت است. آنها آرزوهای عدالت‌خواهانه، ظلم‌ستیزانه و آرمان-گرایانهٔ مردم را به وجهی نیکو آیینگی کرده‌اند؛ به گونه‌ای که روحیهٔ سرکش و مشی معترضانه/قاعده‌ستیزانهٔ پهلوان قصّه‌ها غالباً با قتل شاه و حذف او از عرصهٔ قدرت نشان داده می‌شود. حال آن که شاه در شاهنامه سیمایی قدسی/الهی دارد؛ کشتن او کنشی اهریمنی است و پهلوان دست خود را به خون او نمی‌آلاید.

٦) ویژگی‌های اخلاقی پهلوان شاهنامه و قصّه‌های عامّه ذیل اخلاق جوانمردی و سازه‌های آن همچون دادگری، ظلم‌ستیزی، وفای به عهد، پاکدامنی، امانت‌داری، حمایت از ستم‌دیده، گذشت و... قرار می‌گیرد. بی‌تردید شاهنامهٔ فردوسی نقشی برجسته در تداوم و انتقال ویژگی‌های اخلاق پهلوانی داشته است؛ به‌نحوی که پهلوان ادب عامّه همچون پهلوان حماسه ملّی خود را مکلّف به مراعات اصول مروّت و مردانگی می‌داند. با این تفاوت که پهلوان قصّه‌ها بنا به دلایلی از جمله تغییر و تحوّل مستمر در مفهوم نظام عیاری، جهان‌نگری راویان و گفتمان نهاد قدرت کمتر در بند الزامات و هنجارهای اخلاقی است.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. ارجانی، فرامرزبن خداداد (۱۳٦۲)، سمک عیار، تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: آگاه.

۲. باستانی‌پاریزی، محمّدابراهیم (۱۳۸۳)، یعقوب لیث، چاپ ۸، تهران: نشر علم.

۳. بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، ادیان آسیایی، تهران: چشمه.

٤. پراپ، ولادیمیر (۱۳٦۸)، ریخت‌شناسی قصّه‌های پریان، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران: توس.

۵. ---------- (۱۳۷۱)، ریشه‌های تاریخی قصّه‌های پریان؛ ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران: توس.

٦. پرهام، باقر (۱۳۷۷)، مبانی نقد خرد سیاسی در ایران با نگاه به فردوسی، تهران: نشر مرکز.

۷. خدیش، پگاه (۱۳۸۷)، ریخت‌شناسی قصّه‌های جادویی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۸. درویشیان، علی‌اشرف و رضا خندان (مهابادی) (۱۳۹۸)، فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، (ج ۱-۱۹)، تهران: نشر ماهریش.

۹. ذوالفقاری، حسن و بهادر باقری (۱۳۹۹)، افسانه‌های پهلوانی ایران، تهران: خاموش.

۱۰. سرامی، قدمعلی (۱۳۸۳)، از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه)، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۱. سودآورد، ابوالعلا (۱۳۸۳)، فرّه ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان، تهران: میرک.

۱۲. سیپک، پیری (۱۳۸٤)، ادبیات فولکلور ایران، ترجمهٔ محمّد اخگری، تهران: سروش.

۱۳. شاردن، ژان (۱۳۷٤)، سیاحت‌نامهٔ شاردن، ترجمهٔ اقبال یغمایی، تهران: چاپخانه حیدری.

۱٤. طرسوسی، ابوطاهر (۱۳۷٤)، داراب‌نامه، تصحیح ذبیح‌اله صفا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۵. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳٦٦)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، ج ۱، نسخه اینترنتی، نیویورک: انتشارات پارس .

۱٦. ---------- (۱۳٦۹)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، ج ۲، نسخه اینترنتی، کالیفرنیا: انتشارات پارس.

۱۷. ---------- (۱۳۷۱)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، ج ۳، نسخه اینترنتی، کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.

۱۸. ---------- (۱۳۷۵)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، ج ۵، نسخه اینترنتی، کالیفرنیا: انتشارات مزدا.

۱۹. ---------- (۱۳۸٤)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی‌مطلق و محمود امید سالار، ج ٦، نسخه اینترنتی، نیویورک: بنیاد میراث ایران.

۲۰. فروید، زیگموند (۱۳٦۹)، توتم و تابو، ترجمهٔ محمود خنجی، تهران: طهوری.

۲۱. قاسم‌زاده، محمّد (۱۳۹۵)، افسانه‌های ایرانی (افسانه‌های پهلوانان، عیاران، رندان)، ج ۵ و٦، تهران: هیرمند.

۲۲. کزازی، میرجلال‌الدّین (۱۳۸۱)، نامه باستان، تهران: سمت.

۲۳. ---------- (۱۳۸۵)، پهلوانی و جوانمردی در شاهنامه فردوسی در: تاریخ و فرهنگ جوانمردی، سید، مسعود رضوی، تهران: اطلاعات.

۲٤. کمپبل، جوزف (۱۳۷۷)، قدرت اسطوره، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.

۲۵. ---------- (۱۳۸۹)، قهرمان هزار چهره، ترجمهٔ شادی خسروپناه، چاپ ۳، مشهد: گل آفتاب.

۲۶. مارزلف، اولریش (۱۳۷٦)، طبقه‌بندی قصّه‌های ایرانی، ترجمهٔ کی‌کاووس جهانداری، تهران: سروش.
۲۷. محجوب، محمّدجعفر (۱۳۸۷)، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، چاپ٤، تهران: چشمه.
۲۸. مجتبایی، فتح‌اله (۱۳۵۲)، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
۲۹. مسکوب، شاهرخ (۱۳۷٤)، تن پهلوان و روان خردمند، تهران: طرح نو.
۳۰. مؤذن‌جامی، محمّدمهدی (۱۳۸۸)، ادب پهلوانی، تهران: قطره.
۳۱. میرصادقی، جمال (۱۳۷٦)، عناصر داستان، تهران: سخن.
۳۲. نولدکه، تئودور (۱۳۸٤)، حماسهٔ ملّی ایران، ترجمهٔ بزرگ علوی، تهران: نگاه.
۳۳. هدایت، صادق (۱۳۹۵)، فرهنگ عامیانه مردم ایران، گردآورنده: جهانگیر هدایت، چاپ ۷، تهران: چشمه.
۳٤. هینلز، جان‌راسل (۱۳۷۵)، شناخت اساطیر ایران، ترجمهٔ ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
۳۵. یونگ، کارل‌گوستاو (۱۳۷۸)، انسان و سمبول‌هایش، ترجمهٔ محمود سلطانی، چاپ ٦، تهران: جامی.

ب) مقالات

۱. آقاحسینی، حسین و ناهید نصرآزادانی (۱۳۹٦)، «رازداری در داستان‌های عاشقانهٔ شاهنامه»، پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی، س۹، ش ۳۳، صص ۱-۲۸.
۲. آیدنلو، سجاد (۱۳۸۹)، «بررسی و تحلیل چند رسم پهلوانی در متون حماسی»، فصلنامه تخصصی پیک نور زبان و ادبیات فارسی، س۱، ش۱، صص ۵-۲٦.

۳. آیدنلو، سجاد (۱۳۹۲)، «برخی نکات و بن‌مایه‌های منظومهٔ پهلوانی-عامیانهٔ زرین-قبانامه»، دوفصلنامهٔ فرهنگ و ادبیات عامّه، دورهٔ ۱، ش ۱، صص ۱-٤۰.
٤. ---------- (۱۳۹۳)، «مشابهات حماسهٔ ارمنی دلاوران ساسون و شاهنامه»، جستارهای ادبی، س ٤۷، ش ۱۸۵، صص ۱-٤۱.
۵. پورخالقی‌چترودی، مهدخت و لیلی حق‌پرست (۱۳۹۱)، «بررسی نقش پادافره پیمان-شکنی در ماجرای اسفندیار»، ادب‌پژوهی، ش ۱۹، صص ۱۰۵-۱۲۰.
٦. تشکری، منوچهر؛ محمّدرضا صالحی‌مازندرانی و شیما فاضلی (۱۳۹۸)، «بررسی و تحلیل کنش‌ها و ویژگی‌های قهرمان-پهلوان در داستان‌های قهرمانی عامّه فارسی و مقایسه آن با شاهنامه فردوسی»، دو فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، س ۲۷، ش ۸۷، صص ٦۷-۹۳.
۷. حسام‌پور، سعید و ناهید دهقانی (۱۳۸۷)، «بررسی تحلیلی گونه‌های پیمان و سوگند در شاهنامه»، پژوهش‌نامه ادب غنایی، ش۱۱، صص ٦٦-۷۳.
۸. جعفرپور، میلاد و مهیار علوی‌مقدّم (۱۳۹۰)، «بررسی تطبیقی عناصر آیینی و جنگاوری در شاهنامه و سمک عیار»، جستارهای ادبی، س ۱٤٤، ش ۱۷۵، صص ۵۱-۸٤.
۹. ذوالفقاری، حسن، غلامحسین غلامحسین‌زاده و فاطمه فرخی (۱۳۸۹)، «ساختارشناسی بن‌مایه‌های حمزه‌نامه» (با تکیه بر بن‌مایه‌های عیاری، عاشقانه، شگفت‌انگیز و کرامت)، فصلنامه علمی-پژوهشی نقد ادبی، س۳، ش۱۱ و ۱۲، ص ۲۰۵-۲۳۲.
۱۰. ذوالفقاری، حسن، بهادر باقری (۱۳۹٤)، «مهم‌ترین ویژگی‌های افسانه‌های پهلوانی ایرانی»، مطالعات فرهنگی-ارتباطات، س۱٦، ش۳۰، صص۷-۳۹.
۱۱. شفیعی‌کدکنی، محمّدرضا (۱۳۷۲)، «انواع ادبی و شعر فارسی»، رشد آموزش ادب فارسی، س ۸ ، ش ۱ (پیاپی ۳۲)، صص ٤-۹.

۱۳. شکیبی‌ممتاز، نسرین و مریم حسینی (۱۳۹۲)، «طبقه‌بندی انواع خویشکاری تولّد قهرمان در اسطوره‌ها، افسانه‌ها، داستان‌های عامیانه و قصّه‌های پریان»، دوفصلنامهٔ فرهنگ و ادبیات عامّه، دورهٔ ۱، ش ۱، صص ۱۴۳–۱۷۰.

۱۴. قبادی، حسینعلی و مهدی نوری (۱۳۸۶)، «تأثیر شاهنامهٔ فردوسی بر ادبیات عیاری»، زبان و ادبیات فارسی، س ۵۰، ش ۲۰۱، صص ۶۳–۹۶.

۱۵. کرمی‌پور، حمید (۱۳۹۳)، «بررسی ابعاد اجتماعی آیین فتوّت در خراسان از قرن سوم هجری تا قرن ششم هجری»، تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س۳، ش۱، صص۸۹-۱۱۳.

۱۶. نهچیری، اصغر (۱۳۸۳)، «خصال رستم در شاهنامه؛ سیمای انسانی آرمانی»، مجله علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ش۳۸، صص ۱۷۵-۲۱۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی